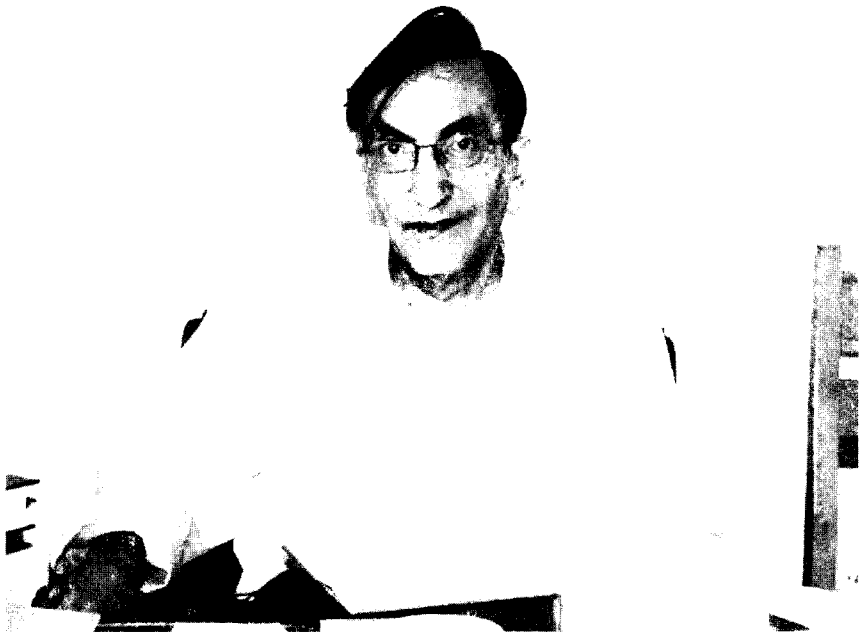


گفتگو با کامران فانی



جناب آقای فانی، ابتدا کمی درباره خودتان و زمینه تحصیلی و حرفه ای تان بگویید. حضور شد که از دنیای ترجمه و نشر سر در آوردید؟ الان چه می کنید؟

بنده در ۲۵ فروردین ماه ۱۳۲۳ در باب الجنه قزوین متولد شدم. خیلی زود شیفته کتاب خواندن شدم. از همان سالهای اول دبستان در این وادی لغزان و لغزنده افتادم. در آن زمان هنوز ادبیات کودکان رسم نشده بود. ناگزیر کودک کتابخوان همان کتابهایی را می خواند که بزرگسالان می خواندند. در قزوین کتابخانه عمومی وجود نداشت. یکی دو تا مغازه یا در واقع دکه کتابفروشی بود که کتاب کرایه می دادند. شبی یک قران که ظاهرا به نظرم پول کلانی می آمد، چون یک شبه کتاب را تمام می کردم و همین شد که اجبارا تندخوانی را آموختم.

سیکل اول دبیرستان را که تمام کردم در انتخاب رشته ریاضی و ادبی مردد بودم. می‌خواستم فیزیکدان یا ادیب شوم. ولی مدیر دبیرستانمان که مرد جهان دیده‌ای بود به اصرار وادارم کرد که رشته طبیعی را انتخاب کنم و پزشک شوم. من هم خیرالامور اوسطها را پیشه کردم و در سال ۱۳۴۱ دیپلم طبیعی گرفتم و در رشته پزشکی دانشگاه تهران قبول شدم. ولی شور و شیفگی و حواسم متوجه ادبیات بود. وقتی از ساختمان دانشکده پزشکی پایین می‌آمدم و به کنار دانشکده ادبیات می‌رسیدم، بی اختیار وارد آنجا می‌شدم. در تابلوی اعلانات چشمم به نام درسها و استادان ادبیات فارسی می‌خورد. جلال‌الدین همایی. بدیع الزمان فروزانفر، پیروز خانلری، ذبیح‌الله صفا، مسحور و مجذوب می‌شدم. سرانجام تصمیم گرفتم تغییر رشته بدهم. سال سوم پزشکی بودم که دومرتبه کنکور دادم و به دانشکده ادبیات رفتم. در همان سال همشهری همدل و همزیانم، بهاء‌الدین خرمشاهی هم از رشته پزشکی دانشگاه جدیدالتاسیس ملی کوچید و به دانشکده ادبیات آمد. از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ در دانشکده ادبیات بودم. دکتر سیدجعفر شهیدی متون نظم و نثر تدریس می‌کرد. دکتر امیرحسین یزدگردی با شور و شیفگی علم عروض و قافیه به ما می‌آموخت. دکتر مهدی محقق صرف و نحو عربی و دکتر خانلری زبان‌شناسی درس می‌داد، ولی بزرگترین تاثیر روحی و روانی را استاد عبدالحمید بدیع‌الزمانی کردستانی بر من گذارد. حضور ذهن و حافظه‌ای شگفت‌انگیز داشت. انسان را به یاد حماد راویه می‌انداخت. در عربیت و ادبیت غدیم انظیر بود. عشق به زبان عربی را او در دل من شعله‌ور ساخت. البته از فراگیری زبان انگلیسی هم غافل نبودم. در کلاسهای درس زبان و ادبیات انگلیسی شرکت می‌کردم. از دکتر صورتگرچندان چیزی نیاموختم، اما از خانم صورتگر. همسر انگلیسی‌تبار او که شکسپیر درس می‌داد بسیار آموختم. کلاس درس «مکبث» او را هرگز فراموش نمی‌کنم.

در سال ۱۳۴۷ لیسانس ادبیات فارسی گرفتم و سال بعد به سربازی رفتم. در سال ۱۳۵۰ پس از اتمام خدمت سربازی مدتی به انگلستان رفتم. شاید برای این که زبان انگلیسی‌ام را بیازمایم. پس از چند ماه پرسه زنی دوباره به ایران برگشتم. تدریس را دوست نداشتم و البته آخر و عاقبت مدرک گرفتن در رشته ادبیات فارسی هم جز معلمی نبود. تصمیم گرفتم برای فوق لیسانس رشته کتابداری را انتخاب کنم و رشته لغت با کتاب را از دست ندهم. پس از قبولی در دانشکده کتابداری در مرکز خدمات کتابداری که از مراکز جدیدالتاسیس وزارت

علوم بود و بی شک بزرگترین نقش را در بهبود و گسترش علوم و کتابداری و کتابخانه‌های ایران داشته است، استخدام شدم. پس از انقلاب این مرکز در کتابخانه ملی ایران ادغام شد و بنده هم به آنجا رفتم. از سال ۱۳۵۱ تاکنون شغل شاغل بنده کتابداری بوده است.



نخستین کتابی که ترجمه و منتشر کردم نمایشنامه مرغ دریایی اثر آنتون چخوف بود، در تابستان ۱۳۴۴. ولی در عالم نشر، تالیف و ترجمه سهل‌ترین بخش کار است. مشکلات بعد از آن آغاز می‌شود. وقتی ترجمه را تمام کردم، دیدم روی دسته مانده است. کسی را نمی‌شناختم که مرا به ناشر معرفی کند. استادان ادبیات فارسی از چهارصد پانصد سال قبل البته جلوتر نمی‌آمدند، تازه

نویسندگان خارجی را هم نمی‌شناختم. تنها کسی که به خاطر رسید دکتر محمدجعفر محبوب بود که به ما سبک‌شناسی شعر درس می‌داد و سالهای قبل کتاب خاطرات خانه مردگان داستایوفسکی را ترجمه کرده بود و البته نویسندگان روسی را می‌شناخت. به لطف او به نشر اندیشه که از ناشران معتبر آن زمان بود معرفی شدم.

مدیر نشر اندیشه مرحوم احمدی پدر دکتر عبدالرحیم احمدی مترجم خوشه‌های خشم جان اشتین بک و زندگی گالیله برتولت برشت، پیرمردی عبوس ولی خوش‌قلب بود. یادداشت دکتر محبوب و ترجمه مرا دید و گفت برو یک مرتبه دیگر از روی آن بازنویسی کن. دستنویس ترجمه من البته پاکیزه و خوش‌خط و خوانا بود ولی فکر کرده این رسمی معمول است، به خانه آمدم و یک بار دیگر از روی آن نوشتم. شخصیت‌های نمایشنامه را با حروف قرمز می‌نوشتم، خیلی پاکیزه و تمیز هر دو نسخه را بردم و به آقای احمدی دادم. او هم گفت یک نسخه را بردار و به اداره فرهنگ بخش نمایش برو و از آنها اجازه بگیر. با ترس و لرز به اداره نمایش رفتم. به هر کس مراجعه می‌کردم جواب سربالا می‌داد و می‌گفت به ما

مربوط نیست. سرگردان در وسط راهرو ایستاده بودم که مرد تنومند خوشرویی به من نزدیک شد و گفت چه کار داری؟ گفتم آمده ام اجازه چاپ این کتاب را بگیرم. گفت این جا که جای اجازه کتاب نیست، تازه چاپ کتاب که اجازه نمی خواهد ولی اگر بخواهد روی صحف بیاید. نیاز به اجازه دارد. ایشان محمدعلی کشاورز هنرمند برجسته تئاتر بود و لطف کرد گفت حاضر است ترجمه مرا بخواند و اصلاح کند. در واقع ایشان اولین ویراستار من بود. کتاب مرغ دریائی در هزار نسخه با جلد ضخیم و قیمت ۴ تومان در سال ۱۳۴۵ منتشر شد. چاپ اولین کتاب رویکردی تازه در زندگی مؤلف و مترجم است. گویی قدم در دنیایی جدید می گذارد کتاب دیگری می خواند که دیگر متعلق به او نیست، از آن همگان است. از این اولین ترجمه ام حق التالیفی نگرفتم. آقای احمدی فقط پنج نسخه از کتاب را به من داد که به دوستانم دادم. مرغ دریایی از آثار برجسته نمایشی جهان است. موضوع اصلی آن رابطه هنرمند با هنر و اجتماع است. تنها ایثار و ایمان به کار هنری راه دشوار هنر را در مقابل هنرمند اصیل هموار می کند. بیست و دو سالم بود که این نخستین ترجمه ام انتشار یافت. شرح ترجمه و چاپ آثار دیگرم بعد از مرغ دریائی نقل و تفصیلی ندارد. وقتی کتاب اولتان را چاپ کردید دیگر راه نشر کم کم به رویتان باز می شود. مشکلات هموارتر یا دست کم مانوس تر می شود و خاصه آن رنگ می بازد. در اینجا فهرست وار به ترجمه های دیگرم می پردازم: در همان سالهای دانشجویی داستانی تحت عنوان *لنتس اثر گئورگ بوخنر* (یا بوشنر) نویسنده قرن نوزدهم آلمان و کتاب *خطابه پوشکین* نوشته داستایفسکی را ترجمه کردم. به دنبال آن با همکاری دوست هم دانشکده ام، سعید حمیدیان، دو نمایشنامه ترجمه کردیم: *سه خواهر* اثر چخوف و *آدمهای ماشینی* نوشته کارل چاپک نویسنده چک. آدمهای ماشینی درباره روباتهاست که آن روزها اصلاً شناخته شده نبود. نویسنده در داستانی تخیلی می گوید که چگونه این آدمهای ماشینی ساخت انسان کم کم جای او را می گیرند و چگونه انسان دست به مبارزه با این مخلوق خود می زند. کتاب هشدار است علیه تکنولوژی که از مهار دین و اخلاق بیرون رفته است.

در سال ۱۳۵۲ فیلمنامه *تریستانا* اثر لونیس یونول کارگردان برجسته اسپانیایی را ترجمه کردم و به دنبال آن کتاب *علم در تاریخ* جان برنال را. بعد از آن کتابی را که بسیار دوست

داشتم و همیشه در آرزوی ترجمه‌اش بودم به فارسی برگرداندم. کتاب *سلوک روحی بتهوون* نوشته سالیوان موسیقی شناس و ریاضی دان ایرلندی. در این کتاب نویسنده سیروسلوک بتهوون و بینش عرفانی وی را به صورتی که در موسیقی‌اش جلوه‌گر است بروشنی باز نموده است. در همین سالها داستان *موش و گربه* اثر گونتر گراس را به فارسی ترجمه کردم. این نخستین اثر این نویسنده آلمانی بود که به فارسی در می‌آمد. پس از آن کتاب *زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر* نوشته هنینگ، ایران شناس برجسته، را ترجمه کردم. هنینگ در این کتاب به رد آراء دور از ذهن دو تن از ایران شناسان دیگر (نبرگ و هرتسفلد) می‌پردازد که یکی زرتشت را سیاستمداری در دربار هخامنشی معرفی می‌کند و دیگری شمنی جادوگر در دوران ماقبل تاریخ. از ذکر آثار به اصطلاح تالیفی چشم‌پوشم و فقط اشاره به کتابی می‌کنم که حاصل سالها کار من در رشته کتابداری است هر چند که موضوع آن واژه شناسی است. این اثر *سرعنوان موضوعی فارسی نام دارد*، شامل ۵۰۰۰۰ اصطلاح فارسی همراه با معادل انگلیسی آنها. این کتاب با همکاری خانم پوری سلطانی، کتابدار برجسته‌ای که همت والایش نقش اساسی در پیشبرد کتابداری در ایران داشته است، تالیف شده است.

مایلم تحلیل کلی شما را از وضعیت ترجمه بخصوص ترجمه ادبی در ایران بشنوم. گویا نقاط قوت و ضعف ترجمه در ایران تا حد بسیار زیادی متأثر از این واقعیت است که ما به میثاق جهانی کپی رایت نپیوسته‌ایم. آیا این نکته را تایید می‌کنید؟ چه عوامل دیگر را در ایجاد این وضعیت دخیل می‌دانید؟

اجازه بدهید به بخش اول پرسش شما ضمن پرسشهای دیگر پاسخ بدهم و در اینجا صرفاً به مساله میثاق جهانی کپی رایت و نقش آن در کم و کیف ترجمه در ایران پردازم. مساله حق مولف سالهاست که در ایران مورد بحث و گفتگو است. تا آنجا که مربوط به حق مولف در ایران می‌شود، سالهاست که قانون آن به تصویب رسیده است. مشکل اصلی این است که ایران تاکنون به میثاق جهان کپی‌رایت یا حق مولف نپیوسته است، مساله‌ای که مستقیماً به امر ترجمه مربوط می‌شود. ترجمه کتابهای خارجی نیاز به اجازه دارد. این اجازه بخشی به حق مالکیت مادی مولف مربوط است و بخشی دیگر مالکیت معنوی اثر را در بر می‌گیرد. ظاهراً دغدغه اصلی مخالفان پیوستن به کپی‌رایت همین حق مادی است که به عقیده آنها قیمت

کتاب ترجمه شده را در ایران بسیار بالا می‌برد و پرداخت آن از عهده اکثر ناشران بر نمی‌آید. این دغدغه به نظر من سودی ندارد و میزان درصدی که باید بابت اجازه ترجمه و نشر کتابهای خارجی به مولف یا ناشر اثر پرداخت شود جز در موارد استثنائی در مورد کشورهای نظیر ایران بین ۳ تا ۵ درصد بهای کتاب است و این مبلغ البته چندان گزاف نیست که ناشران ما از عهده پرداختش برنایند. به نظر آنچه مهم است و تاثیر اساسی در بهبود ترجمه در ایران دارد رعایت حقوق معنوی است، یعنی رعایت شان و قدر کتاب برای بسیاری از ناشران و نویسندگان خارجی اعتبار ناشر ایرانی که قصد چاپ ترجمه کتابهای آنها را به فارسی دارد و صلاحیت مترجم آن بسی مهمتر از درصدی است که برای امتیاز چاپ می‌گیرند. آنها نمی‌خواهند کتابهای آنها به ترجمه نادرست و نارسا به فارسی درآید. این همه البته نقطه قوت پیوستن ما به میثاق جهانی کپی رایت است. مضافاً اینکه از ترجمه‌های مکرر هم جلوگیری می‌کند.

بعضی‌ها تاریخ صد ساله ترجمه ادبی در ایران را به دوره مشخص تقسیم می‌کنند. به نظر شما می‌توان به دوره‌هایی مشخصی از جهت نظری یا سبکی قایل شد؟ ویژگی این دوره‌ها کدام است؟

من تاریخ صد- یا در واقع - صد و پنجاه ساله ترجمه ادبی در ایران را به ۵ دوره تقسیم می‌کنم. اصولاً همزمان با آغاز چاپ در ایران در دوره عباس میرزا، یعنی حدود ۱۹۰ سال پیش، ترجمه آثار اروپایی به زبان فارسی هم آغاز شد. نخستین ترجمه آثار تاریخی بودند مثل *سرگذشت ناپلئون* و *یا سرگذشت پتر کبیر و شارل دوازدهم*. ولی کم کم این علاقه تغییر جهت داد و ترجمه رمانهای تاریخی در دوره ناصرالدین شاه آغاز شد و قبول عام یافت.

پس دوره اول دوره ناصری است که تا انقلاب مشروطیت ادامه می‌یابد. در این دوره سه *تفنگدار* و *کنت مونت کریستو الکساندر دوما* و *بوسه عذرای رینولدز* به فارسی در می‌آیند. معمولاً هر کتاب را دو نفر ترجمه می‌کردند. در واقع یکی که زبان خارجی می‌دانست کتاب را به نثری ساده و به فارسی بر می‌گرداند و آن گاه متن ترجمه او را به منشی یا ادیبی که معمولاً زبان خارجی نمی‌دانست می‌سپردند تا کل ترجمه را بازنویسی و آن را به نثر منشیانه معمول آن زمان درآورد. دوره دوم از آغاز مشروطیت تا پایان دوران رضاشاه است. اصولاً در دوره

مشروطه کتاب چندانی ترجمه نشده و روزنامه نگاری رونق داشته است. ولی در دوره رضاشاه و البته اندکی قبل تر برای نخستین بار ترجمه ادبی به طور جدی در ایران آغاز شد. شاید بهتر است شروع آن را ترجمه درخشان ناصرالملک قراگوزلو از *اتلموی مغربی* شکسپیر در ۱۲۹۵ بدانیم. در همین دوره است که آثار ویکتور هوگو، لامارتین و چخوف و تولستوی نخستین بار به فارسی در می آیند. مترجمان این دوره دیگر منشیان درباری ناصری نبودند، معمولا تحصیلات جدید داشتند و نثر آن در عین شیوایی ساده و زودیاب بود. دوره سوم، دوره کوتاه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است. آزادی سیاسی و اجتماعی فضایی پرشور و البته ایدئولوژیک پدید آورده بود که به تنوع افکار و آثار میدان می داد. در همین دوره است که بسیاری از نویسندگان ادبی برای نخستین بار آثارشان به فارسی در آید که در صدر آنها نویسندگان روسی و شوروی قرار دارند.

مترجمان نه آن تکلف منشیانه عصر قاجار را دارند و نه آن متانت عصر پهلوی اول را. نوعی شتابزدگی در کارشان دیده می شود. دوره چهارم از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ ادامه می یابد. به یک معنی با این دوره وارد دنیای مدرن می شویم. اولین جلوه بارز آن نقش دو مرکز انتشاراتی است که به طور جدی به امر ترجمه آثار ادبی می پردازند. موسسه فرانکلین در این میان نقش اساسی دارد. بنگاه ترجمه و نشر کتاب نیز البته با احتیاط و محافظه کارانه همان راه را می رود. چند ناشر پیشرو نیز به صورت جدی به ترجمه آثار ادبی می پردازند از جمله انتشارات نیل و نشر اندیشه. در همین دوره است که زبان انگلیسی کم کم جای زبان فرانسه را می گیرد و ترجمه ادبیات انگلیسی رواج می یابد. ویرایش ترجمه نیز در همین دوره آغاز می شود و نقش موثر خود را کم کم نشان می دهد. نکته مهم در این دوره تاثیر بارز ترجمه بر زبان فارسی است. زبان فارسی اصولا برای بیان فرهنگ غنی گذشته ما پرورده شده بود. ترجمه آثار مدرن نیاز به زبانی تازه داشت، چه از نظر واژگان و چه از جنبه ساختاری و نحوی. از همان آغاز ترجمه، زبان فارسی در برابر این چالش عظیم قرار گرفت. مترجمان در دوره چهارم جدی تر به امر زبان ترجمه پرداختند. اینک پنخته تر شده بودند و جسورتر. در مورد دوره پنجم دوره بعد از انقلاب، ترجیح می دهیم در ادامه صحبت کنیم.

ترجمه علی رغم اهمیت و تاثیری که دارد ظاهرا متولی ندارد. کاملا به خود رها شده و کم و کیف آن به وجدان مترجم و ناشر بستگی دارد. عموم اهل نظر از کلمه متولی هراس دارند. این

کلمه برای آنها نوعی نظارت دولتی و در نتیجه اعمال سلیقه و ایجاد محدودیت را تداعی می‌کند. با این حال بدون نظارت، بدون پاداش و تشویق، بدون راهنمایی و کمک هم که نمی‌شود. راهکار عملی برای کمک به وضعیت ترجمه چیست؟ چگونه می‌توان کیفیت ترجمه‌ها را بالا برد و حقوق خواننده و زیان فارسی دفاع کرد؟

شاید در هیچ زمانی وضع ترجمه و انتخاب کتابهای مناسب برای ترجمه به اندازه زمانه ما این همه نابسامان و بی‌برنامه نبوده است. همه چیز به پسند مترجم و طمع ناشر بستگی دارد. در دوره ناصری دارالترجمه‌ای وجود داشت که کتابهای مناسب را انتخاب می‌کرد، مترجم را بر می‌گزید و بر کار ترجمه نظارت داشت و البته پاداش و تشویق در خور هم می‌داد. در دوره رضاشاه هم دولت و چند موسسه وابسته به آن کم و بیش همین کار را می‌کردند. حتی در سالهای ۳۰ و ۴۰ هم دو موسسه بزرگ انتشاراتی به طور جدی به انتخاب کتابهای مهم و مناسب و نظارت و تولید آنها اهتمام می‌ورزیدند. امروزه انتخاب کتاب و مترجم یکسره تصادفی و الله بختکی است. بسیاری از شاهکارهای جهان هنوز به فارسی در نیامده‌اند، در عوض هزاران کتاب بی‌خود و بی‌مورد بدون هیچ دلیلی هر ساله به فارسی ترجمه و منتشر می‌شود. حال آن که نیاکان ما در گذشته در این مورد تجربه‌ای درخشان داشته‌اند. تاسیس «بیت الحکمه» در ۱۲۰۰ سال پیش نمونه بارز آن است. موسسه‌ای که همت گماشت تا متون اصلی معارف بشری در آن زمان به عربی ترجمه شود. نهضت ترجمه یکی از برجسته‌ترین موارد تاریخ انتقال فکر بشری است. این نهضت حاصل کار و همت خائصانه و پرشور معدودی مترجم شیفته و حمایت بی‌دریغ و بی‌شائبه دولتی که اندک زمانی تنگ نظری را به کناری نهاد و در کمتر از صد سال تمام آثار اساسی شناخته شده آن زمان را ترجمه کرد و میراث گذشتگان را در اختیار محققان و متفکران اسلامی قرار داد تا از آن توشه بگیرند. امروزه نیز نیاز به چنین همتی داریم. چنانکه گفتم هنوز هزاران کتاب مهم و اساسی وجود دارد که به فارسی در نیامده یا ترجمه‌ای ناقص و نارسا دارد. تکلیف این آثار را چه کسی یا کسانی باید تعیین کنند. اگر به عهده وجدان عمومی جامعه بگذاریم، همین وضع فعلی را خواهیم داشت. یونسکو سالها پیش فهرستی از حدود ۱۰۰۰ کتاب مهم و اساسی از مجموعه کل معارف مکتوب بشری را انتخاب کرد و به کشورهای عضو پیشنهاد نمود که آنها را به زبانهای خود ترجمه کنند. دولت ترکیه به این پیشنهادها جامه عمل پوشید و اکثر این آثار را با

حمایت جدی خود به زبان ترکی برگرداند. بنده چند سال پیش با مراجعه به این فهرست و فهرستهای دیگر. ۴۰۰ عنوان کتاب مهم از دوران باستان تا قرن بیستم را که به فارسی ترجمه نشده بود، برگزیدم و به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی پیشنهاد دادم تا با تشویق و حمایت مالی آنها و البته توسط ناشران خصوصی نه نهاد وزارت ارشاد ترجمه و منتشر شود. استاد اسماعیل سعادت و بنده مامور برنامه ریزی این طرح شدیم. ولی متأسفانه هیچ اقدامی نشد و طرح یکسره به فراموشی سپرده شد. حق هر ایرانی است که آثار کلاسیک را به زبان ملی خود بخواند. شرم آور است که هنوز از این حق محرومیم.

اگر قرار باشد ترجمه‌ای را نقد کنید، ملاک شما برای نقد چیست؟ آیا همچنان که متنی تالیفی را با معیار زبان فارسی می‌سنجیم، ترجمه را نیز مضمون تالیفی با معیار زبان فارسی می‌سنجید؟ به عبارت دیگر، آیا ترجمه را متنی مستقل می‌دانید یا آن را متنی خاص می‌دانید و در مورد زبان آن اغماض و گذشت بیشتری نشان می‌دهید.

شاید قدری غریب به نظر برسد، ولی من عموماً معیار نقد را متن فارسی می‌دانم. نه متن اصلی. کتاب ترجمه شده به یک معنی محصول کار مترجم و مخلوق اگر نگوئیم ذهن او است که زبان اوست. ما روایت او را از متن اصلی می‌خوانیم. مسئولیت متن ترجمه شده به عهده اوست نه نویسنده اصلی. ترجمه شیشه شفاف نیست که عیناً متن را باز نماید، شیشه رنگارنگی است که نور در آن می‌شکند و به هزار جلوه در می‌آید. دلنشینی این جلوه‌ها فراورده خلاقیت مترجم است. از آن لذت می‌بریم و تحسینش می‌کنیم و البته از تصاویر کژ و کوژ آن هم بیزار می‌شویم. متن ترجمه را باید در کلیت آن قضاوت کرد. امروزه رسم بر این است که در نقد ترجمه چند جمله‌ای که احیاناً نادرست و نازسا ترجمه شده، ملاک قضاوت ما قرار می‌گیرد. البته از هر مترجمی انتظار می‌رود با دقت و صحت ترجمه کند، ولی کژرویه‌های گهگاهی او نباید معیار اصلی قضاوت ما درباره اثر مترجم باشد. متن فارسی ترجمه برای خود مستقل است. اینکه برخی ترجمه‌ها را متنی مستقل و واجد ارزشی خاص می‌دانیم که ربطی به متن اصلی ندارد، از دیر باز سابقه داشته است. ترجمه نصر الله منشی از کتاب **کلیده و دمنه** ارزش و اهمیتش ربطی به متن اصلی هندی یا ترجمه عربی ابن مقفع ندارد، برای خود کتابی مستقل است. ترجمه فیتز جرائد از **رباعیات خیام** هم همینطور است. ترجمه

هزارو یک شب عبدالطیف طسوجی هم همینطور. حاجی بابای اصفهانی و ژیل بلاس واق متعلق به میرزا حبیب اصفهانی است نه جمیز موریه و نوساز.

در دوره پس از انقلاب در مقایسه با دوران قبل از آن چه تغییرات کمی و کیفی مشخصی در عرصه ترجمه به وجود آمده است؟

تغییرات کمی در دوره پس از انقلاب بی تردید چشمگیر بوده است. شاید ترجمه‌های منتشره ده برابر شده است. عده ای از همین می‌نهند و افزایش کمیت را لازمه تنزل کیفیت می‌دانند و حسرت دوره ای را می‌خورند که تعداد مترجمان کمتر بود ولی دقت و ذوق و سواد بیشتر و از همه مهمتر حسن انتخاب داشتند. اما به نظر من مهمترین ویژگی این تنوع ترجمه است که البته باعث تنوع و کثرت مترجمان هم شده است. در گذشته دولت ایدئولوژیک نبود، اما روشنفکر بودند امروز بر عکس دولت ایدئولوژیک شده، ولی روشنفکران ایدئولوژی زدایی کرده اند و همین باعث تنوع و کثرت ترجمه‌ها شده است. البته کثرت یا افزایش کمیت ناگزیر تا حدی کیفیت را پایین می‌آورد و امکان پیدا کردن نمونه‌های ضعیف را بیشتر می‌کند.

با توجه به این که رشته تحصیلی شما ادبیات است، مایل نظر شما را درباره ترجمه ادبیات بدانم. در یکصد سال اخیر ترجمه و ادبیات ر رقیب یکدیگر دیده ید یا دوست و یاور یکدیگر؟ خدمات متقابل این دو به یکدیگر از چه سنخی بوده ست؟

ترجمه و ادبیات نه تنها رقیب و خصم یکدیگر نیستند، حتی فراتر از دوست و یاور، یک جان در دو تن اند، یکی و یگانه اند. مهمترین و خلاق ترین جنبه ترجمه در ادبیات جلوه‌گر می‌شود. ادبیات نوین محصول دنیای مدرن است و ادبیات نوین فارسی زاینده ترجمه آثار مدرن ادبی است. ما در گذشته رمان و شعرونو و نقد ادبی نداشتیم، این هر سه زاینده مدرنیته است و نخستین بار از طریق ترجمه با آن آشنا شدیم. به احتیاط دست به تقلید زدیم و کم کم آموختیم بی آن که این رشته الفت را بگسلیم، راه مستقل خود را بجوییم. توان آزمایی زبان فارسی در عرصه ترجمه ادبی به چالش کشیده شد. در ترجمه آثار ادبی بود که زبان فارسی کم کم پرداخته و پرورده شد و توان بیان اندیشه‌های مدرن را یافت. تنها مترجم ادبیات است که صرفاً در ساحت زبان، نه عرصه مفاهیم می‌اندیشد. زبان وسیله کار او نیست، هدف و غایت

امیال اوست. ترجمه، ادبیات جدید ایران را پدید آورد و این ادبیات شان و مقام ترجمه و توان و ظرفیت آن را بالا برد. هر دو از یکدیگر آموختند و یار و یاور هم شدند.



به نظر شما با توجه به کمیت ترجمه در ایران، ما به اندازه کافی درباره ترجمه تامل می‌کنیم و حرف می‌زنیم؟ از چه زاویه می‌توان درباره ترجمه حرف زد؟

شاید به اندازه کافی حرف زده ایم، اما تامل نکرده ایم. در گذشته کتاب، درباره ترجمه و مبانی نظری آن انگشت شمار بود. امروزه خوشبختانه بر تعداد آنها افزوده شده است. مجله ارزشمند مترجم نمونه بارز توجه و علاقه جامعه ما به امر ترجمه است. حتی فصلنامه‌ای درباره موضوعی اختصاصی مثل ترجمه قرآن مرتب منتشر می‌شود. درباره ترجمه، علاوه بر جنبه‌های فنی آن، به نظر من از دو زاویه می‌توان صحبت کرد. نخست این که اصولاً امری عملی است، در عمل و با تجربه و آزمون و خطا آموخته می‌شود و به تحقق می‌پیوندد. هرچه درباره آن بگوییم و بنویسیم و نظریه پردازی کنیم، سرانجام آن چه تعیین کننده است حیطة عمل کردن است. دانستن "knowing what" نیست، بلد بودن "knowing that" است.

علم کاربردی است، نه دانش نظری. اما از زوایای دیگر و با نگاه و نگرشی دیگر هم می‌توان به ترجمه نگریست. زبانهای گوناگون عامل جدایی و انفصال‌اند، ناگزیر چنین‌اند. ترجمه میان آنها پیوندی مشترک پدید می‌آورد. گفتگوی فرهنگها و تمدنها جز به میانجیگری ترجمه امکان پذیر نیست. با زبان الکن دوم و یا با زبان میانجی هم نمی‌توان به تفاهم عمیق رسید. ترجمه سد زبانی را می‌شکند، کیمیاگری است که زبانها را به یکدیگر تبدیل می‌کند.

شما در ترجمه‌های مشترک شرکت داشته یا سرپرستی آنها را به عهده داشته‌اید. به نظر شما نقاط ضعف و قدرت ترجمه گروهی چیست؟

بنده در دو سه ترجمه مشترک شرکت داشته‌ام. در همان سالهای دانشجویی به دوست عزیزم سعید حمیدیان پیشنهاد کردم سه *خواهر چخوف* را با هم ترجمه کنیم. او تردید داشت ولی من که قبلاً *مرغ دریایی* را ترجمه کرده بودم و جرات و جسارتی یافته بودم، تشویقش کردم، بعد از آن *آدمهای ماشینی* کارل چاپک را با هم ترجمه کردیم. شیوه کار ما این طور بود که من چون قبلاً سابقه ترجمه داشتم متن را می‌خواندم و ترجمه می‌کردم و حمیدیان آن را یادداشت می‌کرد و البته نظر اصلاحی خودش را هم می‌گفت. با هم بحث می‌کردیم تا به نتیجه برسیم. کار به کندی پیش می‌رفت، هر چند لذت بخش و آموزنده بود. کم کم نقش من را حمیدیان به عهده گرفت و سرانجام در نیمه‌های کار تصمیم گرفتیم یک بخش را او مستقلاً ترجمه کند و بخش دیگر را من و بعد حاصل کار هر یکی را دیگری به دقت بخواند و نظر بدهد. ترجمه مشترک واقعی به نظرم قدری عجیب می‌آید. ظاهراً بسیاری از کتابهایی که به صورت ترجمه مشترک دو مترجم منتشر شده در واقع نیمی ترجمه مستقل یک مترجم است نیمی دیگر ترجمه مترجم دوم. حسن این گونه ترجمه‌ها این است که چون نام هر دو یا سه مترجم در کار است، آنها کار مستقل یکدیگر را به دقت می‌خوانند و ویرایش می‌کنند. عیبش این است که به هر حال ترجمه یکدست نیست، و سبک و سیاق خاص هر مترجم در بخش مربوط به او ناگزیر مشاهده می‌شود. در مورد سرپرستی اثری که چند مترجم دارد، و بنده در *دانشنامه کودکان و نوجوانان* و *دایره المعارف دمکراسی* و غیره آن را تجربه کردم در واقع فرق چندانی با ویرایش یک اثر ندارد و منتهی ویرایشی که جدی تر است، چون مسئولیت

ترجمه اثر کلا با سرپرست آنست. مشکل و معضل اصلی در این گونه کارها یکدست کردن اصطلاحات و ضبط اعلام است والا معمولا در نثر و شیوه نگارش هر مترجم نمی‌توان زیاد مداخله کرد. البته بازبینی صحت و دقت ترجمه هم از وظایف اصلی سرپرست است.

به نظر شما اگر مترجمی هنگام ترجمه معنای جمله‌ای را نفهمد و پس از تلاش و پرس و جو هم به نتیجه نرسد چه باید بکند؟ در برخی از ترجمه جمله‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد مترجم معنی آنها را نفهمیده و صرفا براساس واژه‌ها و ساخت دستوری جمله آن را ترجمه کرده و انگار مشکل را به خواننده منتقل کرده است.

حنین بن اسحاق مشهورترین و پرکارترین مترجم جهان اسلام سه شرط برای مترجم برمی‌شمرد: دانستن زبان مبدا، دانستن زبان مقصد و تسلط بر موضوعی که ترجمه می‌کند. در بسیاری موارد نفهمیدن معنای یک جمله مربوط به عدم تسلط به زبان مبدا و یا موضوع است، حال در مورد مترجمی که این تسلط را دارد و باز معنای کلمه یا جمله‌ای را نمی‌فهمد، حنین حدس دیگری می‌زند و می‌گوید شاید به علت مخلوط بودن متن است. باید آن را تصحیح و تهذیب کرد. این نکته البته در مورد نسخ خطی صادق است. ولی امروزه هم آیا مترجم حق دارد در صحت متن، متنی که نمی‌فهمد، شک کند و آن را من عنادی تصحیح کند؟ اصولا مترجمان همواره برداشت خود را از متن اصلی ترجمه می‌کنند، حال اگر مترجمی هیچ برداشتی از متن نداشته باشد و بکلی معنای جمله را نفهمد و صرفا براساس واژه‌ها و ساخت دستوری جمله آن را ترجمه کند از دو حال خارج نیست یا جمله او به ظاهر معنایی دارد و یا کلا لایعنی است و هیچ معنای محصلی ندارد. در حالت اول شاید بتوان معنی اصلی جمله را حدس زد، ولی در حالت دوم، که بارها به آن برخوردیم، هیچ راهی برای فهم معنا وجود ندارد. در نظر این گونه مترجمان، مترجم مامور ظاهر است. فهم جمله وظیفه خواننده است نه مترجم.

آن قدر که در ایران به ترجمه دقیق و لفظ به لفظ اهمیت می‌دهند در کشورهای اروپا و آمریکا اهمیت نمی‌دهند. به نظر شما علت چیست؟

ترجمه لفظ به لفظ را داراشکوه، شاهزاده فرهیخته تیموری هند و مترجم *اوپانیساده‌ها* به فارسی ترجمه «راست به راست» گفته است که به نظر من تعبیر زیبایی است. این روش را

گذشتگان ما هم نامقبول می‌دانستند. صلاح‌الدین صفدی (متوفی ۷۴۶) در این باره می‌گوید که مترجم یک واژه مفرد یونانی را در نظر می‌گرفت و سپس مرادف عربی واژه را می‌آورد و با واژه دیگر منتقل می‌گشت تا جمله‌ای را که می‌خواست به عربی برگرداند و این روش ناپسند است. به نظر من علت این که در غرب کمتر به این روش بر می‌خوریم این است که آنها در ترجمه آثارشان در واقع ذهن و زبان و مفاهیم مشترک دارند، در یک فضای فکری مشترک زندگی می‌کنند و براحتی جمله‌ای را از زبانی به زبان دیگر بر میگردانند. در ایران مادر ترجمه با اندیشه‌های بیگانه سروکار داریم. زبان فارسی هنوز برای بیان آنها پرداخته نشده و مترجم با ترس و احتیاط به برگرداندن یک اثر نامانوس می‌پردازد، ناگزیر اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد. شرط احتیاط آن است که واژه به واژه پیش برود. بگذریم که در بسیاری موارد اصلاً معنی جمله را نمی‌فهمد و کارش صرفاً برگرداندن واژه‌های بیگانه به فارسی است، آن هم به کمک فرهنگ لغت.